

Research Article

A Comparative Study of the Role of Bunasr Meshkan and Godarz Keshwad in the Governmental System Based on the Theory of Political Psychology

Heydar Ali Dehmardeh

Abstract

The Two Oceans of Persian Literature, Bayhaqi's History in Prose and Shahnameh in Persian Verse, the masterpieces of Abolfazl Bayhaqi and Abul-Qasem Ferdowsi, represent the brilliant history of Iran's antiquity in the world. This essay aims to fish out two precious pearls from these two oceans of Persian literature and, while briefly introducing these two valuable catches, examine and analyze the similarities in the roles they played in their positions. In every period in history, there are positive and negative individuals at the head of every government who hold positions and positions, and the author aims to compare individuals who have played positive roles in the governmental system. The method of this research is a descriptive analytical method through library note-taking, which, based on the theory of political psychology, examines and compares the personality traits that are effective in the political performance of Bunasr Meshkan in the text of the book Tarikh Bayhaqi and Goodarz Keshavad in the text of Ferdowsi's Shahnameh. The initial results indicate that both personalities had high political intelligence and good work conscience and were highly honest, modest, humble and trustworthy. The sum of these personality traits has contributed significantly to the advancement of the political goals of both personalities and has made the cooperation of both individuals in the administration of the country's affairs constructive, effective and useful.

Keywords: Shahnameh, Tarikh Bayhaqi, Goodarz Keshavad, Bunasr Meshkan, Positive Thinking

How to Cite: Dehmardeh HA., A Comparative Study of the Role of Bunasr Meshkan and Godarz Keshwad in the Governmental System Based on the Theory of Political Psychology, Journal of Comparative Literature Studies, 2025;19(74):40-58.

مقاله پژوهشی

بررسی تطبیقی نقش بونصر مشکان با گودرز کشواد در دستگاه حکومتی بر مبنای نظریه روان‌شناسی سیاسی

حیدر علی دهمرده

چکیده

دو اقیانوس ادب فارسی، تاریخ بیهقی در نثر و شاهنامه در نظم فارسی شاهکارهای ابوالفضل بیهقی و ابوالقاسم فردوسی نمایانگر تاریخ درخشان قدمت ایران در پهنه‌ی گیتی است. این جستار بر آن است تا دو مروارید گران بها از این دو اقیانوس ادب فارسی را صید کرده و ضمن معرفی کوتاهی از این دو صید ارزشمند، شباهت‌های نقشی که در جایگاه خود ایفا کرده‌اند را بررسی و واکاوی نماید. در هر دوره‌ای در تاریخ در رأس هر حکومتی افراد مثبت و منفی وجود دارند که دارای منصب و مقامی هستند و نگارنده بر آن است تا افرادی که نقش مثبت در دستگاه حکومتی داشته‌اند را با هم مقایسه نماید. روش انجام این پژوهش روش تحلیلی توصیفی از طریق یادداشت‌برداری کتابخانه‌ای است که بر مبنای نظریه‌ی روان‌شناسی سیاسی به بررسی و مقایسه‌ی ویژگی‌های شخصیتی موثر در عملکرد سیاسی بونصر مشکان در متن کتاب تاریخ بیهقی و گودرز کشواد در متن شاهنامه‌ی فردوسی می‌پردازد. نتایج اولیه حاکی از آن است که هر دو شخصیت دارای هوش سیاسی بالا و وجدان کاری خوبی بودند و از حق‌پذیری، تواضع، فروتنی و امانت‌داری بالایی برخوردار بودند که مجموع این خصایص شخصیتی کمک شایانی به پیشبرد اهداف سیاسی هر دو شخصیت داشته و سبب شده‌است همکاری هر دو شخص در اداره‌ی امور مملکت به شکل سازنده‌ای موثر و مفید باشد.

واژگان کلیدی: شاهنامه، تاریخ بیهقی، گودرز کشواد، بونصر مشکان، مثبت اندیشی

مقدمه

یکی از پر طرفدارترین حوزه‌ها و زمینه‌های تحقیق در ادبیات تطبیقی بررسی ارتباط متون بایکدیگر می‌باشد. (نظری منظم، ۱۳۸۹: ۲۳)

ادبیات تطبیقی از پایه‌های نقد جدید ادبی به شمار می‌آید و آگاهی از آن بسیار ضرورت دارد؛ در قلمرو ادبیات یک ملت، شناخت تاثیر گذاری‌ها و تاثیر پذیری‌های شاعران و نویسندگان از هم، نه تنها ما را با سیر تحول ادبیات که با توانایی‌ها و تاثیرگذاری‌های چهره‌های بزرگ ادبی آشنا می‌سازد.

از دیگر سو، «ادبیات تطبیقی، فلسفه‌ای نو در ادبیات و نظریه‌ای جدید در علوم انسانی است که شاکله آن بر اساس پدیده ادبی به عنوان یک کلیت و نفی خودکفایی فرهنگی استوار است.» (یوست، ۱۳۸۸: ۴۹) با اندک تاملی در ادوار تاریخ در بیشتر حکومت‌ها می‌بینیم که در رأس وجودی حکومت‌ها بعد از پادشاه افرادی به عنوان وزیر، دبیر، مشاور، معتمد و ... وجود دارند که شاهان گاهی بدون اذن و مشورت آنها آبی هم بر لب نمی‌گذارند و همواره در آن حکومت با جان و دل قصد خدمت به آن سرزمین و وطن خود را دارند حتی اگر جانشان را هم در راه پاسداری آن سرزمین از دست بدهند جز خیرخواهی و خدمت صادقانه چیزی نگویند. بنابراین جامعه متشکل از نهادها و شخصیت‌های گوناگونی است که متناسب با جایگاه و طبقه اجتماعی و موقعیت‌های مختلف، رفتارهای متفاوتی از خویش بروز می‌دهند و در سرنوشت دیگران تاثیرگذار می‌شوند. بدون شک آبشخور این رفتارها برخاسته از محیط و مسائل روانی افراد است. در تحولات اجتماعی مختلف علاوه بر نهادهای قدرت، شخصیت‌های برجسته‌ی سیاسی و اجتماعی و منش‌ها و رفتارها و الگوهای روانی آنان نقش مهمی دارند که برای شناخت اوضاع و احوال هر دوره از تاریخ قابل بررسی و تحلیل است. تحلیل‌های روان‌شناسی سیاسی در این بررسی‌ها جایگاه خاص و ویژه‌ای دارند. موضوع تحلیل‌های روان‌شناسی سیاسی در چند دهه اخیر بسیار مورد توجه بوده است. (نقیب زاده، ۱۳۸۵: ۱۱۵) در روان‌شناسی سیاسی، برای ارزشیابی شخصیت اشخاص از راه‌های گوناگون استفاده می‌شود؛ از جمله بررسی رفتارها و روحیات افراد در منابع تاریخی و ادبی مرتبط با تاریخ؛ زیرا آثار ادبی به ویژه آثار روایی مختلف این توانایی را دارند که حوادث و تحولات مهم اجتماعی را به تصویر بکشند و با شخصیت پردازی دقیق و واقع گرایانه، افراد و نهادهای موثر در سرنوشت ملت‌ها را به آیندگان معرفی کنند؛ (صفری؛ موسوی و همکاران، ۱۳۹۳: ۷۲) بنابراین ضروری است برای شناخت بهتر و گشایش رموز تحولات سیاسی و اجتماعی تاریخ گذشته‌ی این مرز و بوم به این آثار ادبی از جهت‌های گوناگون؛ به ویژه روان‌شناسی توجه شود. (صفری؛ موسوی و همکاران، ۱۳۹۳: ۷۲) تاریخ بیهقی و شاهنامه فردوسی از جمله آثاری روایی هستند که به دلیل دقت و قدرت خالقان این آثار در تصویرپردازی، شخصیت‌پردازی و امانت‌داری در نقل‌قول‌ها، قابلیت بررسی‌های روان‌شناسانه اشخاص را دارند. از جمله‌ی این افراد خیر اندیش یکی بونصرمشکان و دیگری گودرز کشواد است.

تاریخ بیهقی و شاهنامه فردوسی در پس حوادث بزرگ چهره‌هایی را به تصویر کشیده که هر یک با اندیشه‌ای نیک یا دامنه‌درگیری خاصی را فراهم ساخته و یا گاهی اسباب صلی را مهیا ساخته است. بازتاب این اندیشه‌ها در جوامع از جانبی به ترویج و انتشار فضائل اخلاقی، سازندگی، تعالی و پویایی انسان‌ها کمک می‌کند و از جانب دیگر به تنفر و انزجار بشریت از تفکرات بد، جنگ‌ها، تباهی‌ها، پستی‌ها و رذالت‌ها می‌انجامد.

حکیم طوس و ابوالفضل بیهقی در هر دو مقوله جنگ و یا صلح با ظرافت خاص و در قالب اشعار و عباراتی نغز و استوار، اندیشه‌ها و نصایح نیک را عرضه می‌کند. این پژوهش که به روش توصیفی - تحلیلی انجام گرفته است به دنبال شناسایی ویژگی‌های شخصیتی و رفتاری گودرز کشواد و بونصر مشکان و کشف شباهت‌ها و تفاوت‌های آن دو می‌باشد تا از گذر شناسایی این ویژگی‌ها به خصوصیت شخصیتی حکام زمان تألیف و تدوین تاریخ بیهقی و شاهنامه پی برده و نقش رفتاری حکام در رضایت و نارضایتی مردم و تغییر و تحولات سیاسی زمان مؤلفین شناسایی و مورد بررسی و تحلیل قرار بگیرند.

نگارنده بر آن است تا از دریچه اشعار حکیمانه حکیم توس و عبارات نادره مکتوب ابوالفضل بیهقی که هر دو مورد وثوق ادیبان و مورخان می‌باشند و سخن و پیامشان برگرفته از قرآن، حدیث و تجارب بلند بزرگان و برگزیدگان فکری ایران زمین هست، راه و رسم دین‌داری، خردورزی، مبارزه با بیداد، گسترش عدالت، تهذیب اخلاق، نیک اندیشی، تواضع، امانت‌داری، عاقبت‌نگری و نصیحت‌گری را بنمایاند.

در گذرگاه تاریخ می‌بینیم که دشمنان خارجی هر چند هم که قوی باشند نمی‌توانند حکومتی را از بین ببرند مگر اینکه آن حکومت دشمن داخلی داشته باشد. این دشمنان داخلی بیشتر کسانی هستند که در آن حکومت مقام‌های بالایی داشته‌اند و بنا به دلایلی مقامشان را از دست داده‌اند.

پیشینه تحقیق

درباره دو شخصیت بونصر و گودرز پژوهش‌های متعددی نوشته شده است که اغلب مربوط به زندگی‌نامه آنهاست. مقالاتی با عنوان «سیمای گودرز در سنج‌ی خرد» از محمود رضایی دشت ارژنه (۱۳۹۶)، رزم گودرز و پیران از شهرام جلیلیان (۱۳۹۶)، بررسی و تحلیل شخصیتی خاندان گودرز در شاهنامه از موسی پیری (۱۳۹۴). اما تاکنون پژوهشی در بررسی دو شخصیت مثبت گودرز در شاهنامه و بونصر در تاریخ بیهقی انجام نگرفته است.

معرفی اجمالی دو شخصیت بونصر مشکان و گودرز کشواد

بونصر مشکان

بونصر مشکان از خاندان مشهور مشکان و برادر زاده طاهر ثقه‌الملک است که در اواخر دوره غزنوی شغل وزارت را گزید و سی سال رییس دیوان رسایل محمود و مسعود بود، او با صداقت این دیوان را اداره می‌کرد و سرانجام در سال ۴۳۱ ه.ق در ماه صفر در گذشت. بونصر رازدار سلطان محمود، سلطان مسعود و

همه درباریان بود و درباریان بدون دل نگرانی رازهای خویش را با وی در میان می گذاشتند. محمود در همه امور از وی مشورت می خواست و بدون مشورت وی کاری انجام نمی داد. از دوران طفولیت و جوانی او اطلاعاتی در دست نیست. وی حامی و پشتیبان اتباع سلطنت غزنویان بود، حقوق رعایای بی پناه را از درباریان زورمند باز می ستاند. از هیچکس کینه به دل نمی گرفت و اگر کسی به وی بدی می کرد، با بزرگواری تمام او را عفو می کرد. شخص محتاط و زیرک بود، هنگامی که سلطان مست می بود از وی مراقبت می کرد تا تصمیم نادرست نگیرد. حد و حدود هرکس را می شناخت، به بزرگان احترام داشت و با مردم عام با تواضع و فروتنی برخورد می کرد. هنگام سخنرانی، با احتیاط سخن می راند؛ تا باعث رنجش سلطان و دیگران نشود. بونصر دارای دو اثر مقامات محمودی و مکاتبات بونصر است. بیهقی در کتاب تاریخ بیهقی او را استاد خود می داند: «استادم هم چنان اندیشمند می بود. بوسهل گفت: سخت بی نشاطی، کاری نیفتاده است.» (بیهقی، ۱۳۹۲: ۶۰۴)

«بونصر مشکان از منظر بیهقی شخصی است فرزانه، مدیر، مدبر، بزرگ منش و با قاطعیت در کلام، به ندرت سخن می گوید و چون می گوید، گویی سنگ منجیق در آبگینه خانه می اندازد. همواره سلطان را پیامبر گونه اندرز می دهد و سلطان نیز او را ارج می نهد.» (حجازی، ۱۳۸۷: ۲۱)

بیهقی صادقانه به استادش عشق می ورزد و شاید آنچه بیش از هر چیزی دیگر بیهقی را شیفته و مرید استادش کرده، صداقت و صفای او باشد، چنانکه می نویسد بوسعید مشرف به فرمان پیامد تا خزانه را نسخت کرد آنچه داشت مرد. «راست آن رقعت وی را که نبشته بود به امیر برد و خبر یافت و فهرست آن آمد که رشته تایی از آنکه نبشته بود زیادت نیافتند. امیر به تعجب بماند از حال راستی این مرد فی الحیوة والممات.» (بیهقی، ۱۳۹۲: ۶۱۸)

بیهقی در توصیف شخصیت ها، دیدگاهی منصفانه دارد. اگر چه حق استادی که بونصر مشکان بر گردن بیهقی داشته است در تصویری که بیهقی از شخصیت او نشان می دهد تأثیر داشته، اما این امر مانع از این نشده است که او به برخی از ویژگی های ناپسند بونصر، هم چون لجاجت و مال دوستی اشاره ننماید. بیهقی از استاد خویش به عنوان یگانه روزگار یاد می کند، اما در کنار آن به انقباض و خصلت درشتی او نیز اشاره ای دارد. بیهقی هنگامی که از برتری بونصر نسبت به طاهر دبیر در نگارش فرمان های حکومتی سخن می گوید، از این ویژگی بونصر خبر می دهد: «و پس از آن میان هر دو ملاطفات و مکاتبات پیوسته گشت، به هم نشستند و شراب خوردند، که استاد در چنین ابواب یگانه روزگار بود با انقباض تمام که داشت، علیه رحمه الله و رضوانه.» (بیهقی، ۱۳۹۲: ۱۳۷)

گودرز کشاورز

گودرز کشاورزگان (کشوادگان)، رئیس خانواده بزرگ «گودرزیان»، پهلوان نام آور درگاه کیخسرو و پدر زن رستم و دارنده تعداد زیادی فرزند است که فقط بیش از هفتاد تن آنان در نخستین لشکر کشی کیخسرو به توران کشته شدند. خود گودرز، پیران، سپهسالار تورانی را کشت (یاحقی، ۱۳۸۶: ۷۰۸).

در شاهنامه کیخسرو، گودرز را وصی و جانشین خود نامید و گنجهایش را به او تحویل داد:

چو بگشاد آن گنج آباد را وصی کرد گودرز گشواد را

(شاهنامه، ۴۰۰/۵)

به جز رستم جهان پهلوان نامدار ایرانی پهلوان دلاور دیگری را در شاهنامه می‌یابیم که تقریباً از زمان کیکاووس در شاهنامه ظاهر می‌شود و تا پایان داستان کیخسرو، از دلاوریها و جوانمردیهای او سخن به میان آمده است، اما پس از بر تخت نشستن لهراسب بناگاه، دیگر جای او را در صحنه ی رزمها و بزمهای شاهان ایرانی خالی می‌بینیم. بنا به روایت فردوسی در شاهنامه، در عهد کیان خاندان گودرز (گودرزبان) پس از خاندان سام از اهمیت خاص برخوردار است. سردودمان این خاندان فردی است به نام کشواد زرین کلاه، از پهلوانان نامی عهد فریدون شاه و پسر او گودرز، پهلوانی شجاع و راستگو و راست کردار بود که از زمان حکومت کاووس شاه در شاهنامه ظاهر شده و پس از بر تخت نشستن لهراسب دیگر نامی از او در میان نیست.

فردوسی در وصف گودرز سروده است:

خجسته سپهدار بسیار هوش همه رای و دانش همه جنگ و جوش
خداوند گوپال و تیغ بنفش فروزنده کاویانی درفش

(شاهنامه، ۱۴۲/۵)

اما گودرز خود در جایی درباره ی دیرینگی پهلوانی خویش چنین می‌گوید:

چنین گفت کای شاه پیروز بخت ندیدیم چون تو خداوند بخت
ز گاه منوچهر تا کیقباد ز کاووس تا گاه فرخ نژاد
به پیش بزرگان کمر بسته ام بی آزار یک روز ننشسته ام

(شاهنامه، ۴۰۴/۵)

از جهان پهلوان رستم که بگذریم، گودرز خوشنامترین و شجاعترین پهلوان ایرانی است. فردوسی خود در این باره می‌گوید:

به ایران پس از رستم نامدار نبودی چو گودرز دیگر سوار

(شاهنامه، ۱۰۶/۵)

شجاعت و دلاوری گودرز تا حدی است که دشمن نیز او را می‌ستاید و به مردانگی و خرد و شجاعت وی اقرار می‌کند.

ندانم چو گودرز کس را به جاه
به رای هشیوار و فرزانیگی

و دیگر که از پهلوانان شاه
به گردن فرازی و مردانگی

(شاهنامه، ۱۰۹/۵)

ابتدا خصوصیت‌های فردی هر شخصیت را جداگانه مطرح کرده، سپس مقایسه می‌کنیم.

تجزیه و تحلیل داده‌ها

خصوصیات بونصر مشکان

زیرکی و کاردانی بونصر

بونصر در برابر رویدادهای مملکتی نگاهی هوش‌مندانه دارد. توانایی تجزیه و تحلیل حوادث از ویژگی‌های بارز اوست. اگرچه خودسری‌های مسعود موجب می‌گردد تا در برخی مواقع در برابر تصمیم‌های نادرست مسعود سکوت کند، اما پافشاری مسعود در نظرخواهی از او نشان می‌دهد که بونصر تا چه اندازه بر امور سیاسی و حکومتی اشراف دارد. سخن آلتون تاش، خوارزم شاه به بونصر درباره بدگمانی امیر مسعود نسبت به وی، آن‌جا که می‌گوید: «و من دانم که تو این دریافته باشی» (بیهقی، ۱۳۹۲: ۸۰). نیز تردید احمد حسن میمندی، زمانی که برای وزارت انتخاب می‌گردد و به بونصر چنین می‌گوید: «اما اینجا وزرا بسیار می‌بینم و دانم که بر تو پوشیده نیست» (بیهقی، ۱۳۹۲: ۱۴۰). نشان می‌دهد تا چه اندازه بونصر بر امور سیاسی و حکومتی تسلط دارد.

یکی دیگر از زیرکی‌های بونصر، آگاهی سیاسی و اطلاع بر رفتار مسعود است. پند وزیر به مسعود مبنی بر عدم جنگ بوری تگین کارگر نمی‌افتد، بونصر در مشورت با وزیر اذعان به تغییر او می‌کند: «از استادم شنودم که گفت: وزیر مرا گفت: می‌بینی این استبدادها و تدبیرهای خطا ... جواب دادم: خواجه مدتی دراز است که از ما غایب بوده است.» (بیهقی، ۱۳۹۲: ۵۶۶)

مشاور؛ معتمد و خیرخواه حاکمان

بونصر در تمام رایزنی‌ها، مشورت‌ها و میانجی‌گری‌ها در تاریخ بیهقی، حضور چشمگیری دارد و مهمات حکومتی و مملکتی را از او دریغ نمی‌دارد. در مورد کارگزاران و دیگر درباریان، پا را فراتر از حقیقت نمی‌نهد بلکه تا جایی که امکان‌پذیر است مصلحت را در نظر می‌گیرد، بدی‌ها را نمی‌گوید و خوبی و کار آمدی افراد را یاد می‌کند. در اعمال زور و ستم به شدت ناراحت می‌شود؛ مثلاً در مرگ حسنک به خوبی نمایان است: «روژه بنگشاد و سخت غمناک بود و اندیشمند، چنان که به هیچ وقت او را چنان ندیده بودم.» (بیهقی، ۱۳۹۲: ۱۷۹)

در تاریخ بیهقی می‌توان نگاه دل‌سوزانه بونصر را نسبت به اوضاع مملکت مشاهده کرد. بسیاری از وقایع ناگوار در دستگاه حکومت، او را غمگین و افسرده می‌کند. اعدام حسنک وزیر موجب می‌گردد از خوردن و

آشامیدن باز ایستد و شکست سپاه امیر مسعود در برابر ترکمانان به حدی او را غمگین می‌سازد که به سلطان می‌گوید: «دل بنده پر زحیر است و خواستمی که مرده بودمی تا این روز ندیدمی» (بیهقی، ۱۳۹۲: ۴۸۴). پندهای بونصر مشکان به سلطان مسعود در تاریخ بیهقی فراوان است. اما مسعود تنها شنونده این پندهاست و لجاجت و خودسری‌هایش مانع از به‌کار گرفتن این نصایح می‌شود. هنگامی که رابطه امیر مسعود با وزیر احمد عبدالصمدتیره می‌گردد، بونصر مسعود را پند می‌دهد و از وزیر جانب‌داری می‌کند.

در ماجرای بردار کردن حسنک، مسعود اعتقاد حسنک را از بونصر جویا می‌شود. بونصر ضمن بیان واقعیت‌ها، چنان کوبنده حدیث قرمطی بودن حسنک را رد می‌کند که اگر بردار کردن حسنک فقط به دلیل اعتقادش بود، از مرکب چوبین‌رهایی می‌یافت؛ اما دلیل آن هواداری او از امیر محمد وسعایت اطرافیان مسعود بود.

در جریان خواستگاری مسعود از دختر قدر خان، نامزد برادرش، امیر محمد، خواجه احمد و بونصر هستند که مشاور اصلی او هستند. وقتی مسعود به تحریک اطرافیان تصمیم می‌گیرد ثروت پدریان از آنان باز ستاند؛ بونصر پیام رسان خواجه احمد است: «بونصر برفت و پیغام محکم و سخت بداد.» (بیهقی، ۱۳۹۲: ۲۵۸)

در خبر مرگ القادر بالله و چاره‌اندیشی برای جانشینی او، بونصر طرف مشورت است: «بدین خبر سخت اندیشمند شد و با خواجه احمد و استاد بونصر خالی کرد» (بیهقی، ۱۳۹۲: ۲۸۵) در شورش هارون پسر آلتوتناش باز مسعود به رای و پیشنهاد بونصر کار می‌کند «خواجه بونصر باز آمده بود، باز خواندند و تا نماز شام خالی بداشتند» (بیهقی، ۱۳۹۲: ۴۳۳) و با نظر او به جای نیشابور به مرو می‌رود: «و رأی درست تر بنده آن است که خداوند به مرو رود، مسعود می‌گوید همچنین است و بونصر در چنین کارها دوراندیش تر جهانیان بود.» (بیهقی، ۱۳۹۲: ۴۳۳)

التوتناش خوارزمشاه به سخن و استدلال بونصر آرام می‌گیرد: «خاصه به سخن خواجه بونصر مشکان، قوی دل و ساکن گشت، و بیارامید و دم درکشید.» (بیهقی، ۱۳۹۲: ۵۴)

در ماجرای حسنک وزیر، خواجه حسن میمندی بونصر را برای پرس‌وجو درباره‌ی حسنک پیشنهاد می‌کند «خبرهای حقیقت دارد، از وی باز باید پرسید.» (بیهقی، ۱۳۹۲: ۱۷۱)

بونصر آن چنان معتمد و کاردان جلوه نموده است که مسعود او را بر بعضی از یاران خود ترجیح می‌دهد و وی را دوباره به دیوان فرا می‌خواند و می‌گوید: «من تو را شناسم و طاهر شناسم، به دیوان باید رفت ... اعتماد ما بر تو ده چندان است که پدر ما را بوده است ...» (بیهقی، ۱۳۹۲: ۵۶). وقتی طغرل بر تخت مسعود تکیه می‌زند و خبر آن می‌رسد، مسعود این اقدام را توهین و تحقیر می‌داند در نزد همه خشم را پنهان می‌کند و تنها در نزد بونصر خشم خود را آشکار می‌سازد: «استاد در خلوت گفت: می‌بینی کار این ترکمانان به کجا رسید.» (بیهقی، ۱۳۹۲: ۵۵۹)

دور اندیشی و محافظه کاری

بونصر با درک و شناخت درست و صحیح از اوضاع سیاسی؛ اجتماعی و فرایندهای تاریخی عهد خود چونان کارگردانی می ماند که حوادث را به دقت تمام زیر نظر دارد و از عواقب امور غفلت نمی ورزد که مصادیق زیر نمونه هایی از دور اندیشی و عاقبت نگری اوست:

عاقبت نگری بونصر در روزگار محمود که دانست بعد از آن مسعود بر تخت می نشیند «و دیگر که بونصر مردی بود عاقبت نگر» (بیهقی، ۱۳۹۲: ۱۶۹).

یکی از ویژگی های بونصر که او را از بسیاری خطرها و توطئه ها برکنار داشته است، دوراندیشی اوست. در دوره ی مسعود غزنوی که بسیاری از درباریان، قربانی انتقام جویی و کینه مسعود گشته اند بونصر با مصلحت اندیشی خود را به سلامت داشت، او می دانست پس از مدتی کوتاه مسعود جای محمد خواهد گرفت و جانب مسعود را می گرفت. ویژگی مهم دیگر که قطعاً در تحکیم جایگاه بونصر در دربار غزنوی تأثیر داشته است، محافظه کاری های اوست. او فراز و فرودهای بسیاری از وابستگان به درگاه سلطان را به چشم خویش دیده است و شاهد برکناری وزیران و درباریان و آزار و حبس ایشان بوده است. بنابراین در امور حکومتی راه میانه روی و محافظه کاری را در پیش می گیرد.

سیاست برکنار بودن از درگاه و به دعاگویی مشغول بودن، ناشی از محافظه کاری بونصر مشکان است که آن را به پدریانی که هم چنان از مسعود بیم دارند، می آموزد. بیش تر کسانی که در دام توطئه گرفتار آمده اند از بونصر راه جویی می خواهند و او با دل سوزی ایشان را هدایت می کند و مسیر رهایی از دام و توطئه ها را به آنان می نماید. از جمله این افراد آلتوتناش، خوارزم شاه است که بونصر به او توصیه می کند که برای رهایی از انتقام مسعود، از سیاست کناره گیری کند و این گونه نشان دهد که قصد دارد باقی عمر را در کنار گور سلطان محمود به سر برد. بونصر که اخلاق کسانی چون بوسهل زوزنی و دیگر بدخواهان و کینه ورزان را به خوبی می شناسد، با زیرکی تمام بهانه ای به دست ایشان نمی دهد. حتی دو جاسوسی که مسعود پنهانی در دیوان رسالت می گمارد، نمی توانند از رئیس دیوان رسالت هیچ نوع کج روی و خطایی بیابند. با این اوصاف بونصر از تملق و چاپلوسی نسبت به سلطان به دور است و بی هیچ هراسی اندیشه درست خویش را باز می نماید و تصمیم های نابجای درباریان را به سلطان گوشزد می کند.

میانجی، صادق و راستگو

در پیام های مهم مسعود با خواجه حسن میمندی، خواجه، بونصر را بر می گزیند مگر صواب باشد که بونصر مشکان اندر میان باشد که مردی راست است وقتی بونصر به خاطر احتیاط و ترس سعی دارد بوسهل سخن آغاز نماید مسعود به او بیشتر توجه دارد: «امیر رو به من آورد و سخن از من خواست» (بیهقی، ۱۳۹۲: ۱۴۱). در فرستادن احمد ینا لتگین، خواجه، بونصر را برای نوشتن فرمان می خواند: «بونصر منشورش را بنویسد» و در آخرین مشورت ینا لتگین و مسعود، بونصر هم حضور دارد «و امیر با خواجه بزرگ و خواجه بونصر صاحب دیوان رسالت خالی کرد و احمد را بخواندند» (بیهقی، ۱۳۹۲: ۲۶۸) دوست بونصر به نام ابوالمظفر

گرفتار می‌شود و حمایت بونصر به او سبب رهایی اش می‌گردد: «بونصر عنایت کرد در باب این ابوالمظفر تا وی را نیکو داشتند.» (بیهقی، ۱۳۹۲: ۴۳۷)

خصوصیات گودرز کشواد

هوشیاری، دقت، چاره‌اندیشی

در نبرد ایران و توران، وقتی سپاه توران به ناگاه نیمه شبی به سپاه ایران شبیخون می‌زنند و لشکر ایران مست از پیروزیهای روز، بعد از میگساری فراوان همگی غرق در خوابند، این تنها گودرز و فرزندش گیو است که چون همیشه، چشم بیدار سپاهند.

گروهی نشسته گشاده میان
سپهدار گودرز، هشیار بود

همه مست بودند ایرانیان
به خیمه درون گیو بیدار بود

(شاهنامه، ۸۳/۴)

در جایی دیگر می‌بینیم، پیران که دو برادر هومان و نستیهن را در این نبرد از دست داده به نیرنگ متوسل می‌شود، اما گودرز با هوش و فراست ذاتی خویش به هدف اصلی پیران پی برده و در پاسخ با صراحت می‌گوید:

یکایک همه هرچ بردی تو نام
همه زین چنین چرب گفتار تو
روان ترا از خرد مایه نیست

رسانید رویین بر ما پیام
ولیکن شگفت آدمم کار تو
دلت با زبان هیچ همسایه نیست

(شاهنامه، ۱۵۴/۵)

گودرز در رفتن طوس به توران از راه کلات و نیز نبرد با فرود هم داستان نبود. گودرز خودسری و خود رأیی طوس را در مقابل فرمان شاه اصلاً جایز نمی‌دانست و عمل طوس را عملی نابخردانه می‌انگاشت. سرانجام نیز پس از کشته شدن فرود:

بزرگان چو گرگین و بهرام نیو

بر اوزار بگریست گودرز و گیو

(شاهنامه، ۶۶/۴)

کیخسرو نیز پس از عزل طوس از سالاری سپاه و انتصاب فریبرز بدین سمت، از وی می‌خواهد که گودرز را در همه ی موارد مشاور خود قرار دهد.

ز فرمان مگرد و مزن هیچ رای
تو می باش با کاویانی درفش

سبک طوس را بازگردان به جای
سپهدارو سالار زرینه کفش

سرافراز گودرز از آن انجمن

به هر کار باشد تورا رایزن

(شاهنامه، ۸۹/۴)

گودرز به سبب همین هوش و درایت، گشاینده ی گره‌های بسته است. هنگامی که کاووس از تاخیر رستم در آمدن به پایتخت خشمگین می‌شود و به او پرخاش می‌کند، رستم نیز از خشم او آشفته خاطر و با پرخاش بارگاه را ترک می‌کند. بزرگان، گودرز را میانجی قرار داده و از او درخواست می‌کنند تا بار دیگر رستم را با شاه بر سر مهر آورد:

به گودرز گفتند کین کار توست	شکسته به دست تو گردد درست
سپهد جز از تو سخن نشنود	همی بخت تو زین سخن نغود
به نزدیک این شاه دیوانه رو	وزین در سخن یاد کن نو به نو

(شاهنامه، ۲۰۲/۲)

حق پذیری

گودرز پذیرای حقیقت است. او خود لجباز نیست و حرف حق، اگرچه از جانب فرزند او باشد یا هر کس دیگر برایش پسندیده است. در داستان فرود سیاوش در نبرد میان سپاه فریبرز و پیران می‌بینیم که گودرز وقتی هزیمت بیشتر سپاه ایران را به همراهی فریبرز مشاهده می‌کند و می‌بیند که سپاهیان پشت او را خالی کرده اند، به ناچار به تبعیت از فرمانده، به لشکر دشمن پشت کرده، قصد فرار می‌کند، اما بلافاصله فرزندش گیو، خروج برآورده و او را به پیکار فرا می‌خواند و در حالی که او را به باد ملامت و نصیحت می‌گیرد، یادآوری می‌کند که هنوز هفتاد نبیره و فرزند او حامی و پشتیبان وی هستند. گودرز نصیحت فرزند را به جان و دل می‌پذیرد و به میدان جنگ باز می‌گردد:

چو گودرز بشنید گفتار گیو	بدید آن سرو ترگ بیدار نیو
پشیمان شد از دانش و رأی خویش	بیفشرد بر جایگه پای خویش

(شاهنامه، ۹۷/۴)

و سپس بیژن را به دنبال فریبرز، فرمانده فراری سپاه فرستاد و به او می‌گوید «با درفش کاویان به میدان باز گردید و روی دشمن را سیاه کنید»:

به سوی فریبرز بر کش عنان	به پیش من آر اختر کاویان
مگر خود فریبرز با آن درفش	بیاید کند روی دشمن بنفش

(شاهنامه، ۹۷/۴)

امانتداری و صداقت

گودرز فردی امین و راست کردار است. کیخسرو پس از آنکه از تاج و تخت کناره می‌گیرد، مردم را به نیکی و درستی سفارش کرده و سپس از میان همگان گودرز را وصی خود قرار می‌دهد.

چو بگشاد آن گنج آباد را وصی کرد گودرز کشواد را
(شاهنامه، ۴۰۰/۵)

و سرانجام نیز همه ی املاک و آبادیها و باغهای زیبایش را به گودرز می‌بخشد:
همه باغ و گلشن به گودرز داد به گیتی زممری که آمدش یاد
(شاهنامه، ۴۰۲/۵)

خرد و حکمت

گودرز پهلوانی حکیم و نکته دان در موعظه و حکمت است فردوسی نیز او را چنین توصیف می‌کند:

سه تن را گزین کرد از آن انجمن سخنگو و روشن دل و تیغ زن
چو رستم که بد پهلوان بزرگ چو گودرز بینادل آن پیر گرگ
(شاهنامه، ۲۴۱/۵)

او از هر فرصتی جهت پند و اندرز پهلوانان و بیان وعظ و نصیحت بهره می‌برد:

چنین گفت گودرز با طوس و گیو همان نامداران و گردان نیو
که تندی نه کار سپهبد بود سپهبد که تندی کند بد بود
جوانی بدین سان ز تخم کیان بدین فرّ و این برز و یال و میان
بدادی به تیزی و تندی به باد زرسپ آن سپهدار نوذر نژاد
(شاهنامه، ۶۷/۴)

چو بشنید گودرز بر پای خاست بدو گفت کای مهتر داد و راست
ستون سپاهی و زیبای گاه فروزان به توشاه و تخت و کلاه
بگویم یکی پیش تو داستان کنون بشنو از گفته باستان
که از راستی جان بدگوهران گریزد چو گردون ز بار گران
گر ایدونک بیچاره پیمان کند بکوشد که آن راستی بشکند
(شاهنامه، ۲۳۳/۴)

دلاوری و شجاعت

گودرز وقتی قدرت پهلوانی پیدا می‌کند، همیشه حاضر برای دفاع از آب و خاک و ناموس و جان ایرانی است، و آسودگی خاطر ندارد.

از آن روزگاری کجا زاده ام

ز خفتان میان هیچ نگشاده ام

(شاهنامه، ۱۴۲/۴)

از قهرمانی و رشادت گودرز می‌توان به نبرد ایران و توران به سرکردگی فریبرز و پیران اشاره کرد که او یک تنه نهصد تن از خاندان پیران را نابود می‌کند.

چو شد رزم گودرز و پیران درشت

چو نهصد تن از تخم پیران بکشت

(شاهنامه، ۱۹۴/۴)

گودرز در دومین نبرد ایران و توران به سرکردگی طوس و پیران در داستان کاموس کشانی، به طوس شهمت و جرأت می‌دهد و با اطمینان خاطربه او گوشزد می‌کند که تعداد سپاهیان در سرنوشت جنگ چندان تاثیری ندارد و چیزی که برای ما مقدر شده پیش می‌آید پس تردید و درنگ در میدان نبرد کاری بیهوده است.

بدو گفت گودرز اگر کردگار

بگرداند از ما بد روزگار

به بیش بینی و کمی نباشد سخن

دل و مغز ایرانیان بد مکن

(شاهنامه، ۱۳۵/۴)

زبان‌آوری و خوش‌سخنی

گودرز با بیان سخنان حکمت‌آمیز و خردمندانه به زبان فصیح و روان به‌عنوان واسطه چین نقش ایفا می‌کند:

به گودرز گفتند کین کار توست

شکسته به دست تو گردد درست

سپهبد جز از تو سخن نشنود

همی بخت تو زین سخن نغنون

به نزدیک این شاه دیوانه رو

وزین در سخن یاد کن نوبنو

(شاهنامه، ۲۰۲/۲)

چو بشنید گفتار گودرز شاه

بدانست کو دارد آیین راه

پشیمان بشد زان کجا گفته بود

بی‌په‌ودگی مغزش آشفته بود

بگودرز گفت این سخن درخورست

لب پیر با پند نیکوترست

(شاهنامه، ۲۰۳/۲)

اگر شاه از نیکی، داد و دهش روی بگرداند و جان‌ش به ظلم و ستم و غرور و تکبر بگراید، دیگر نباید از پهلوان انتظار حمایت و جانبداری داشته باشد.

گودرز نیز معتقد به این آرمان است. وقتی کاوس با غرور و سرکشی قصد آسمانها کرد و سپس در سرزمین آمل فرو افتاد، گودرز وی را بسیار ملامت و سرزنش نموده، با صراحت تمام وی را نصیحت می‌کند:

همان کن که بیدار شاهان کنند	ستاینده و نیک‌خواهان کنند
جز از بندگی پیش یزدان مجوی	مزن دست در نیک و بد جز بدوی

(شاهنامه، ۱۵۵/۲)

اما تا آنجا که شاه بر اساس رأفت و مهربانی و نیکی سخن گوید و از سر عدل و انصاف فرمان براند، گودرز در مقابل وی مطیع و فرمانبر است. گودرز در پاسخ کیخسرو، آنگاه که وی را به سالاری سپاه ایران برمی‌گزیند چنین می‌گوید:

چنین گفت سالار لشکر به شاه	که فرمان تو برتر از شید و ماه
بدان سان شوم کم تو فرمان دهی	تو شاه جهاندار ی و من رهی

(شاهنامه، ۹۴/۵)

کین خواه و انتقام جو

گودرز مانند دیگر پهلوانان ایرانی، کین کشی را وظیفه‌ی مقدس دینی می‌داند و در پاسخ‌نامه‌ی پیران که وی را در پیرانه‌سر از خونریزی منع می‌کند، چنین می‌گوید:

سدیگر که گفتی ز یزدان پاک	نبینم بدلت اندرون بیم و باک
ندانی کزین خیره خون ریختن	گرفتار کردی بفرجام تن
من اکنون بدین خوب گفتار تو	اگر باز گردم ز پیکار تو
به‌نگام پرسش ز من کردگار	بپرسد از این گردش روزگار
که سالاری و گنج و مردانگی	ترا دادم و زور و فرزاندگی
بکین سیاوش کمر بر میان	نبستی چرا پیش ایرانیان
به‌فتاد خون گرامی پسر	بپرسد ز من داور دادگر
ز پاسخ به پیش جهان آفرین	چه گویم چرا بازگشتم ز کین

(شاهنامه، ۱۵۶/۵)

پس کین کشی و انتقام‌جویی سرنوشت هر فرزندکشته یا پدرکشته‌ای است. هرکس را که خداوند زور و قدرت و سالاری دهد، اگر انتقام‌خون عزیزش را از دشمن نگیرد مورد بازخواست الهی قرار می‌گیرد، بنابراین حس انتقام‌جویی و کینه‌توزی روش شعله‌ورکننده‌ی آتش میدان نبرد است.

اگر انتقام یک وظیفه‌ی مقدس الهی نبود، هیچ دلیل دیگری برای خصومت میان دو سالار پیر باقی نمی‌ماند.

گودرز، کشتن پیران را تقدیری محتوم از جانب خداوند می‌داند، بنابراین خویشتن را ناگزیر از کشتن پیران می‌بیند. گودرز در رویارویی با پیران هربار او را به صلح و آشتی و پشت کردن به سپاه افراسیاب و تسلیم

قاتلان سیاوش می خواند. به او وعدهء تاج و گنج می دهد و نیز گوشزد می کند که شاه کیخسرو او را به چشم پدری مهربان می نگرد، اما پیران نمی تواند از آب و خاک خویش چشم پپوشد.

کشته شدن پیران به دست گودرز با هر توجیه، عملی پسندیده نیست. خواننده نمی تواند در این عمل اگر چه به رسم کین کشی با گودرز همداستان باشد. گودرز با همهء صفات عالی و قابل تمجیدش، از این قسمت ماجرا به بعد، قابل شماتت می شود. به خصوص مهربانی و عطوفت وی در مقابل مظلومیت پیران خدشه دار می شود.

گودرز پس از کشتن پیران چنگال در خون پیران فرو برده و از آن می آشامد و روی خویش را با خون پیران رنگین می کند:

فرو برد چنگال و خون برگرفت
بخورد و بیالود روی ای شگفت

(شاهنامه، ۲۰۳/۵)

آشنا با فنون جنگاوری

گودرز آشنا به فنون جنگاوری است، شتاب یا درنگ نابجا و بی هنگام در پیکار روا نمی دارد و در این کار از هوش و تجربه و کاردانی خویش بهره می جوید.

به سبب خداترسی از پیش دستی در خونریزی ابا دارد، ولی آنجا که ناگزیر از رزم است، بسیار دقیق و حساب شده عمل می کند. جهان پهلوان پیر، گودرز را به سالاری سپاه برمی گزیند و سپس سفارش می کند که تا می تواند، بکوشد پیران را از جنگ و خونریزی منصرف کند. گودرز با جان و دل می پذیرد که خود آغاز کننده نبرد و خونریزی نباشد.

سپاه خویش را با دقت و نظم خاص صف آرایی نموده، عازم پیکار می شود.

بدان سان بیاراست آن رزمگاه
که رزم آرزو کرد خورشید و ماه

(شاهنامه، ۱۰۳/۵)

چو سالار شایسته باشد به جنگ
نترسد سپاه، از دلاور نهنگ

(شاهنامه، ۱۰۴/۵)

سپاه ایران به فرماندهی وی در بهترین موضع پناه گرفتند. آنگاه به سپاهیان فرمان داد که پیش از دستور وی، دست به پیکار زنند و پس از آن خود به مذاکره و مکاتبه با پیران فرمانده سپاه توران پرداخت و او را دعوت به تسلیم کرد. پس از آن که پیران خواهان نبرد با ایرانیان شد، بازهم گودرز در نبرد تعلل کرد. بیژن شکایت کند کاری و خونسردی، و به تعبیر او خرفتی جد خویش را به نزد پدر برد. گیو، دلاوری و شجاعت وی را ستود، اما خطاب به فرزند چنین گفت:

ولیکن تو ای پور چیره سخن
زبان برنیا بر، گشاده مکن

که او کار دیده ست و داناترست
برین لشکر نامور مهترست
کسی کو بود سوده کارزار
نباید بهر کارش آموزگار
(شاهنامه، ۱۰۸/۵)

در ادامه گیو که به اندیشه توانای پدر در فنون جنگ‌آوری ایمان دارد، به فرزند چنین می‌گوید:
همی خواهد این باب کار آزمای که ترکان به جنگ اندر آرند پای
گودرز سپاهیان را میان دو کوه تعبیه کرده، چنانکه هیچ راهی برای دشمن باقی نمانده است. پیران در
این باره به برادرش هومان چنین می‌گوید:
چهارم که لشکر میان دو کوه
فرود آوریدست و کرده گروه
(شاهنامه، ۱۰۹/۵)

ز هر سو که پویی بدو راه نیست
براندیش کین رنج کوتاه نیست
بکوشید باید بدان تا مگر
از آن کوه پایه برآند سر
(شاهنامه، ۱۱۰/۵)

بحث و بررسی

وجه اشتراک و افتراق این دو شخصیت

تفاوت‌ها

- یکی از تفاوت‌های بونصر با گودرز کشواد این است که بونصر شخصیتی تاریخی دارد که ابوالفضل بیهقی نویسنده کتاب تاریخ بیهقی همزمان با او زندگی کرده و مشرف به اوضاع و احوال اوست و استاد بیهقی است ولی گودرز کشواد شخصیتی است تاریخی - افسانه ای که فردوسی او را در شاهنامه ذکر می‌کند.

- تفاوت دیگر این دو شخصیت در اصل منبع مورد تحقیق است که یکی از این دو شخصیت برگرفته شده از یک اثر منثور (بونصر) و دیگر از یک اثر منظوم (گودرز) است.

شباهتها

با توجه به ویژگی‌های هر دو شخصیت در مواردی مثل خرد، زیرکی، باهوشی و امانتداری مشترک هستند. شیوه مبارزه هر دو همراه با خرد و تیزبینی است. مثلاً در جریان ناروایی کار طاهر دبیر و رقابت او با بونصر، استاد، چنان مهارتی از خود نشان می‌دهد، که به قول بیهقی «طاهر به یکبارگی سپر بیفکند» (بیهقی، ۱۳۹۲: ۱۳۷). ویکی از نقش‌های مشابهی که بونصر و گودرز ایفا کرده اند می‌توان به دستور عجلانه سلطان مسعود در حکایت بوبکر حصیری و خواجه احمد حسن و رفع آن با واسطه‌گری بونصر مشکان که از ذکرطولانی آن حکایت خودداری می‌کنیم که مشابه آن دستور عجلانه ای که کیکاووس در بر

دار کردن رستم به خاطر دیر آمدن از زابل به پایتخت صادر می‌کند، که با پا درمیانی گودرز کشواد رستم با کیکاووس بر سر مهر می‌آید.

بونصر و گودرز مثل اعلای انسان‌هایی هستند که میان سه قوه خرد، خشم و آرزو تعادل برقرار کرده و دو قوه اخیر را تحت سیطره خرد قرار داده‌اند و با سر انگشت تدبیر، نیک‌اندیشی و خیرخواهی مهمات امور مملکت را حل و گره از کارهای بسته و مشکلات می‌گشودند.

چگونگی مرگ بونصر و گودرز

بونصر فردی است که با هوشیاری خود توانسته در دوران توطئه و انتقام جویی‌ها به سن پیری گام بگذارد ولی به جای رسیدن به آرامش و امنیت با کوهی از دشواری رو به روست. هجوم ترکمانان به خراسان و درگیری‌های داخلی میان حاکمان و درباریان و ضعف امیرمسعود در اداره حکومت، همه، آینده‌ای بس تیره را برای کشور نشان می‌دهد و از این جهت است که بونصر در رویای خویش، خود را در بیابان بی‌یار و یاور، سرگردان و آواره می‌بیند. این نابه‌سامانی‌ها روح او را می‌آزارد و موجب می‌گردد که بارها آرزوی مرگ کند. واقعه گرفتن اسب از تازیکان که به فرمان امیرمسعود و به تحریک بوالحسن عبدالجلیل صورت گرفت، در این میان بر خشم و ناراحتی بونصر می‌افزاید. چرا که این بار او هدف توطئه‌ای دیگر قرار گرفته است. او چون دیگران به راحتی در برابر چنین خواسته‌ای سر فرود نمی‌آورد، چرا که با فریب‌کاری‌های درباریان کاملاً آشنایی دارد و می‌داند که این‌گونه پیش‌نهادها از قصد و غرضی خالی نیست. قصد و غرضی که سبب خواری بونصر و هدایت او به سوی مرگ می‌شود.

بیهقی بارها از رنج‌های بونصر مشکان سخن گفته است. بخش بزرگی از این ناراحتی‌ها به شیوه حکمرانی و لجاجت‌های امیرمسعود باز می‌گردد و بخش دیگر آن از رفتار ناپسند اطرافیان و کارگزاران حکومت ناشی می‌شود. «سی سال تمام محنت بکشید که یک روز دل خوش ندید.» (بیهقی، ۱۳۹۲: ۶۱۴)

مرگ گودرز:

پس از مرگ افراسیاب و پیروزی سپاه ایران، کیخسرو به یزدان پناه برده و روزها و شبهای بسیاری را به راز و نیاز و عبادت می‌پردازد و سرانجام شبی خجسته سروشی او را نوید می‌دهد که به زودی به جاودانان خواهد پیوست. کیخسرو، علی‌رغم شماتت بزرگان، لهراسب را به جانشینی خویش برمی‌گزیند. پس از آن گودرز را وصی خود قرار داده، همه داراییهای خویش را میان سپاهیان و فرماندهان و مردم تقسیم می‌کند و سپس رهسپار کوه می‌شود. هفت پهلوان دلاور، رستم، گیو، گودرز، بیژن، فربرز، زال و طوس با او همراه شدند. که بیژن و گیو و فربرز و طوس همراه کیخسرو راه را ادامه دادند اما به خواهش وی، زال و رستم و گودرز از آن کوهسار بازگشتند. چهار پهلوان (طوس، بیژن، گیو و فربرز) با شاه تا پایان عالم همراه شدند و در آنجا در برف و سرمای یخبندان فرورفتند و به جاودانگان پیوستند.

از آن طرف رستم و زال و گودرز در انتظار بازگشت عزیزان و پس از یک هفته انتظار و نومیدی از بازگشت عزیزان:

همی کند گودرز کشواد موی	همی ریخت آب و همی خست روی
همی گفت گودرز کاین کس ندید	که از تخم کاوس بر من رسید
نبیره پسر داشتم لشکری	جهاندار و بر هر سری افسری
به کین سیاوش همه کشته شد	همه دوده زیر و زبر گشته شد

(شاهنامه، ۴۱۵/۵)

پس از آن وقتی لهراسب بر تخت شاهی می‌نشیند، از گودرز یان تنها گودرز مانده است یکه و تنها، بی‌یار و بی‌یاور:

بدو گفت گودرز من یک تنم	چو بی‌گیو و رهام و بی‌بیژنم
-------------------------	-----------------------------

(شاهنامه، ۴۱۷/۵)

گودرز به تبعیت از رستم با لهراسب پیمان وفاداری می‌بندد و این پایان ماجرای گودرز در شاهنامه است. پایان جلد پنجم شاهنامه در حقیقت پایان داستان زندگی گودرز است، بی‌آنکه فردوسی از چگونگی مرگ او پرده بردارد.

نتیجه‌گیری

شاهنامه حکیم طوس و تاریخ بیهقی آئینه تمام‌نمای فضیلت‌های بزرگ چون دین‌داری، خردورزی، گسترش عدالت، آشتی و گذشت، مدارا و بردباری، مبارزه با بیداد، نیک‌اندیشی، تواضع، امانت‌داری و عاقبت‌نگری می‌باشد. این دو سند ارزشمند در ضمن بیان حکایات قهرمانان و نیاکان و تاریخ داستانی خود به دنبال بیان تجارب ارزشمند بزرگان و برگزیدگان فرهنگ و تمدن تابناک ایران زمین است و با ظرافتی خاص و در قالب اشعاری غز و عباراتی سخته و استوار، نصایح نیک، رسم دین‌داری، امانت، خردورزی و فداکاری، مبارزه با بیداد، گسترش عدالت و تهذیب اخلاق را عرضه می‌دارد. گودرز و بونصر دارای فضایل اخلاقی و انسانی فراوانی هستند به گونه‌ای که توانسته‌اند میان سه قوه خرد، خشم و آرزو تعادلی برقرار نمایند و دو قوه اخیر را تحت سیطره خرد قرار دهند زیرا خرد قوه دوست است و آن دو دیگر قوه دشمن.

در گذر زمان در هر دستگاه حکومتی انسانهای مثبت و منفی در ارکان آن دستگاه وجود دارند که باعث پایداری یا تزلزل آن حکومت می‌شوند. بونصر مشکان و گودرز از جمله افراد مثبت اندیش و کاردان هستند که در زمان خود قصدی جز خیرخواهی و خدمت صالحانه به حکومت و کشور خود نداشتند، این گونه افراد در تاریخ محدود هستند و با داشتن طینت و سرشتی پاک نه تنها مورد اعتماد شاه و درباریان قرار می‌گیرند بلکه اقبال عمومی دارند و در صفحه ی تاریخ به نیک نامی جاودان می‌مانند.

منابع

- القاضی، عبدالمنعم زکریا. (۲۰۰۹). *البنيه السردیه فی الروایه*. ط ۱. الجیزه. مرکز البحوث النسانیه.
- براهنی، رضا. (۱۳۸۵). *قصه نویسی*. تهران: البرز. چ ۲.
- بیهقی، ابوالفضل. (۱۳۹۲). *تاریخ بیهقی*. تصحیح محمد جعفر یاحقی و مهدی سیدی. تهران: انتشارات سخن. چاپ اول.
- صفری، جهانگیر و موسوی، سید کاظم و همکاران. (۱۳۹۳). *تحلیل روان شناختی-سیاسی داستان سیاوش*. کهن نامه ادب پارسی. پژوهشگاه و علوم انسانی و مطالعات فرهنگی. سال پنجم. شماره ۲. صص ۷۱-۱۰۷.
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۷۴). *شاهنامه* (براساس چاپ مسکو). به کوشش سعید حمیدیان. تهران: نشر قطره. چاپ اول.
- موسوی، زهره. (۱۳۷۹). *شخصیت گودرز در شاهنامه فارسی*. نشریه کیهان فرهنگی. شماره ۱۶۳.
- مهدوی، سیروس. (۱۳۸۸). *رجال بیهقی*. جلد اول. تهران: نشر سانس.
- نظری منظم، هادی. (۱۳۸۹). *ادبیات تطبیقی: تعریف و زمینه‌های پژوهش*. نشریه ادبیات تطبیقی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید باهنر کرمان. سال ۱. شماره ۲. صص: ۲۲۱-۲۳۷.
- نقیب زاده، احمد. (۱۳۸۱). *درآمدی بر جامعه شناسی سیاسی*. چاپ پنجم.
- وهبه، مجدی. (۱۹۷۴). *معجم مصطلحات نقد الروایه*. ط ۲. بیروت. مکتبه لبنان.
- یاحقی، محمدجعفر. (۱۳۸۶). *فرهنگ اساطیر و داستان‌واره‌ها در ادبیات فارسی*. تهران: فرهنگ معاصر. چاپ اول.
- یوست، فرانسوا. (۱۳۸۸). *فلسفه و نظریه‌ی جدید در ادبیات*. ادبیات تطبیقی. مترجم علیرضا انوشیروانی. سال دوم. شماره ۸. صص ۵۶-۳۷.

COPYRIGHTS

© 2025 by the authors. Licensee Islamic Azad University Jiroft Branch. This article is an open access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution 4.0 International (CC BY 4.0) (<https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>)

ارجاع: دهمرده حیدر علی، بررسی تطبیقی نقش بونصر مشکان با گودرز کشواد در دستگاه حکومتی بر مبنای نظریه روان‌شناسی سیاسی، فصلنامه ادبیات تطبیقی، دوره ۱۹، شماره ۷۴، بهار ۱۴۰۴، صفحات ۵۸-۴۰.